

عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان

فواز جرجس*

ترجمه: محبوب الزوبری**

۱۲۷

اشاره

در آغاز، توجه به دو نکته اساسی و نظری که از اهمیت بالایی برخوردار است، ضروری می‌نماید؛ نکته اول: عامل زمانی و دشواری پیش بینی آینده است، در حالی که ما در بطن حادثه و داخل تغییر و تحولات قرار داریم، این مسئله از توانایی تحلیل و نقد همزمان ما می‌کاهد. ما لحظاتی از تاریخ را پشت سر می‌گذاریم که نه تنها کشور کوچک لبنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بلکه می‌تواند معادله‌های جدید منطقه‌ای به وجود آورد، به شرطی که فعالان و محاسبه شده مورد استفاده قرار گیرد، در این صورت، قواعد بازی، کشمکش کشورهای عربی با اسرائیل و عملیات صلح میان آنها و حتی رابطه نظام‌های حاکم در کشورهای عربی با ملت‌هایشان را تحت تأثیر قرار خواهد داد. البته این امر، تنها یک احتمال است. سرعت تحولات به میزان زیادی دید ما را تاریک می‌سازد و افق دیدمان را محدود می‌کند و ما را در ابهامی قرار می‌دهد که مانع تلاشمان برای درک و پیش بینی مهمترین آثار و

* دکتر فواز جرجس، استاد روابط بین الملل میهمان در دانشگاه آمریکایی بیروت از دانشگاه لورنس نیویورک است.

** دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تهران

*** این مطلب ترجمه مقاله اصلی میزگرد «الانسحاب الاسرائیلی من جنوب لبنان» است که توسط هیئت تحریریه ماهنامه «المستقبل العربی» در بیروت برگزار شد و در شماره ۷ سال ۲۰۰۰ این مجله به چاپ رسید. گزینش و چاپ این مقاله تنها به خاطر ارزش علمی آن بوده و لزوماً بیانگر دیدگاه‌های مرکز نیست.

مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، جلد ششم، ۱۳۸۰، ص ۱۵۰-۱۲۷.

پیامدهای متوالی آزادی جنوب لبنان از سیطره اسرائیل در دو بعد ملی و منطقه ای می شود. زمان لازم برای تأمل و تعمق در این حادثه برای ما وجود ندارد، به طوری که خود را در قلب حادثه می یابیم و سعی می کنیم عمق آن را تخمین بزنیم و در روند آن تأثیر بگذاریم. عدم درک رابطه پیچیده این واقعه و تفاوت اساسی میان زندگی در بطن رخداد و سعی در ساختن آن و توانایی ثبت واقعی پدیده و فهم پیچیدگی و نتایج به دست آمده و جنبه های گوناگون آن، مهمترین خطری است که بر سر راه وجود دارد.

این جاست که این یادداشت، تأملات و افکار اولیه جهت تلاش برای مشخص نمودن اهمیت این حادثه تاریخی و نشانه ها و شاخه ها و تحولات سریع آن را در بر می گیرد. نکته دوم که بر آن تأکید می کنیم و به نکته اول نیز مربوط می شود؛ بر پرهیز از تخمین زدن متمرکز است. ماکیاوول، نظریه پرداز سیاسی بزرگ هشدار داده که تنها افراد ابله به تخمین در سیاست مباردت می ورزند. *only the fools speculate in politics* به این دلیل که اعمال و فعالیت های سیاسی، غالباً به نتایج وارونه منجر می شود. این بر حذر داشتن، اهمیت عامل انسانی و نقش اراده و عمل سیاسی را بر اساس قطعیت تاریخ و پاسخهای دسته بندی شده و زود هنگام طرح می نماید. تاریخ، پراز حوادثی است که صحت این گفتار را نشان می دهد تجاوز اسرائیل به بخشی از کشور لبنان، بهترین مثال بر این مسئله است. اخیراً اسرائیلی ها فهمیدند که جادو علیه جادوگر شد، زیرا هدف آنان از تسلط بر کشور لبنان و دور ساختن آن از میدان جنگ اعراب و اسرائیل و ساختن نظام سیاسی تابع و طرفدار دولت عبری در بیروت، به شکست معنوی و نظامی آنان منجر گردید. به این صورت، بادها بر خلاف میل کشتیها وزیدن گرفت و این رخداد، نه تنها به دلیل اشتباه رهبران اسرائیل در بررسیها و تحلیلهای استراتژیک خود و اعتماد زیادشان به برتری نظامی شان بود، بلکه به این دلیل بود که اراده و استقامت و پافشاری و رویارویی برخی از گروههای لبنانی را نادیده گرفتند. با چشم پوشی از اهمیت پیروزی نیروهای مقاومت اسلامی بر ارتش اسرائیل در میدان نبرد، باید گفت که این رویارویی و جنگ، پیش از آن که جنگی کامل به مفهوم کلاسیک آن باشد، جنگ اراده ها بود. این نکته به دو دلیل، مهم است: دلیل اول، به تعریف شایع از مفهوم قدرت باز می گردد، به طوری که

صاحب قدرت بتواند طرف مقابل را آنچنان که می خواهد به فعالیت وا دارد نه برعکس؛ قدرت در آغاز و پایان، جنگ اراده هاست. گرچه وسایل و راههای تحقق آن متفاوت باشد. با وجود تفاوت بسیاری که میان میزان قدرت اسرائیل و مقاومت لبنان وجود داشت، مقاومت اسلامی توانست ضربات دردناکی به دستگاه نظامی اسرائیل وارد سازد و نیروهای آن را ناتوان نماید و در درون جامعه اسرائیلی - در مورد هدف و نحوه فعالیت اسرائیل در تسلط بر نوار مرزی لبنان - اختلاف به وجود آورد به درستی که جنگ خونین و دردناکی که مقاومت لبنان در طول دو دهه گذشته آن را پیگیری نمود، نقش بزرگی در افزایش فشار گروههای اسرائیلی بر سیاستمداران و نظامیان آن برای اعتراف به واقعیت و عقب نشینی از لبنان داشته است. اما علت دوم، اهمیت نبرد اراده ها در جنوب لبنان و شکست اراده اسرائیل بود که موجب خویشتنداری تازه ای در اسرائیل در خصوص محدودیت قدرت مادی و نظامی صرف شد، شماری از صاحب نظران مسایل نظامی اسرائیل به طور واضح و شفاف در مورد حمایت قدرت نظامی ارتش اسرائیل گفتگو کردند و از سیاست توسعه طلبی این رژیم انتقاد نمودند. از این نگاه جدید، زئیف شیف که از نزدیکترین افراد به فرماندهان ارتش اسرائیل محسوب می شود، می گوید: «راه جدیدی که اسرائیل از میان راههای مختلف به آن دست یافت، ایجاب می کند که دوباره حقیقت مرزهای نظامی درک شود. به علاوه، راه دیگر برای اسرائیل این بود که در درون، از مرزهای خود دفاع کند، بدون این که بر زمین کشورهای همسایه مسلط گردد...» چه کسی باور می کرد که نخبگان سیاسی و نظامی اسرائیل در مورد فعالیت قدرت نظامی این رژیم تردید نمایند؟ بینشی که ستون سیاست دولت عبری را برای پنجاه سال تشکیل می داد؟ نکته مهم در این زمینه، این است که ارتش شکست ناپذیر با قدرت هسته ای که وسایل گوناگونی جهت حمله و دفاع در اختیار داشت، در نهایت به محدود بودن قدرت نظامی خود و اشتباه سنگینی که هنگام توسعه مرزهایش Overextending Itself مرتکب شده بود اقرار کرد. نتیجه منطقی این وضعیت تازه، پافشاری بر نیرو و امکانات نظری و عملی جهت مقابله با اسرائیل و محدود ساختن اهداف آن است، به شرطی که شرایط، مناسب باشد و نیروهای با اراده ای برای پذیرش نبرد و پرداخت هزینه های سنگین آن وجود داشته باشد.

بعد از تقویت اراده، تصمیم مقاومت اسلامی و پیوستن آن به جامعه و دولت، تابوی سیاسی و نظامی اسرائیل در لبنان متلاشی شد. نمونه لبنان به ما می آموزد که: «تقویت اراده، شرط اساسی آزاد سازی زمین است.»

نخست: مشکل دولت و جامعه در نبرد اعراب و اسرائیل

این حقیقت، ما را به جوهر بحث می کشاند. اگر از این دستاورد تاریخی - که مقاومت به وجود آورد - حمایت نشود، تل آویو به سادگی می تواند آن را به شکست استراتژیک اعراب در درازمدت تبدیل نماید. در این جا سؤال این است: طرف پیروز با پیروزی و شکست خورده با شکست چه می کند؟

یکی از مشکلات اساسی اعراب از بدو شروع نبرد آنان با دولت یهودی، ناچیز انگاشتن قدرت آن و تردید در استواری اراده آن بوده است. آنان اسرائیل را تابعی از کشورهای خارجی می پنداشتند که استقلال و قدرت حرکت ندارد. در آن هنگام، اسرائیل به ایجاد و تقویت نهادهای خود پرداخت و پلهای ارتباطی خود را با جهان گسترش داد. فقدان آگاهی و اندیشه و تأمل در اغلب رژیمهای نظامی عرب موجب گردید که نقش این موسسات را کوچک و ناچیز پندارند و همچنین اراده هموطن عربی را سرکوب نمایند و درگیر برخی از اختلافات عربی و بین المللی شوند. نظامهای سیاسی عربی برای سلطه گری همه جانبه بر مردم، به آثار ویرانگر چنین روابطی میان دولت و جامعه و عدم حضور مردم در روند توسعه و مقاومت توجه نکردند. برعکس، دولت عبری، مفهوم بسیج ملی را برگزید و آن را گسترش داد. نیروهای نظامی در کشورهای عربی، جهت دور ساختن ملت از میدان نبرد تلاش نمودند و توجه آنان را به مسایل حاشیه ای و غیرمهم جلب کردند و مردم را به مسایلی وارد ساختند که برای بقای آنان در حاکمیت، خطری نداشت. در این جا به شکست اعراب در سال ۱۹۴۸ اشاره می شود که به عنوان تیر خلاص به نظامهای لیبرال و مهمترین کشورهای عربی محسوب می شود. این شرایط، ملتهای عرب را به تایید رژیمهای نظامی سوق داد و آنها نظامیان را وسیله ای فعال برای رهایی تلقی نمودند. این مسئله، نه تنها از دستاوردهای شکست در جنگ فلسطین بود،

بلکه از نتایج حاکمیت خارجیان و همراهی آنان با طبقه بندی اجتماعی و اقتصادی محسوب می شود.

یکی از آثار جنگ فلسطین، افزایش نظامیگری جامعه عربی و تأسیس یک مجموعه سلطه گر و پشتیبانی از آن بود. در این مجموعه، ارتش و پیروان آن از قدرت بسیاری برخوردار شدند. مسئله فلسطین به نخبگان نظامی کمک نمود که در حکومت خود، ثابت قدم باشند و به تحت سلطه در آوردن نیروی مردمی توجه کنند. نخبگان نظامی با این بهانه که برای «نبرد سرنوشت» علیه اسرائیل و امپریالیسم جهانی آماده می شوند و به بهانه دفاع از امنیت ملی و آزاد سازی فلسطین، توانستند جامعه را محدود و کوچک کنند و مردم را از صحنه دور سازند. حکام تازه کار وعده دادند که انتقام کرامت و شرف پایمال شده ما را خواهند گرفت، به شرطی که ما سکوت کنیم و از ایفای نقش اساسی در رویارویی با اسرائیل دور باشیم.

نکته ای که می توان از پنجاه سال درگیری های نظامی اعراب و اسرائیل و صلح مسالمت آمیز نتیجه گرفت، تعمد حکومتها در عدم حضور نیروهای مردمی و نیز اعمال بوروکراسی در اداره مسایل مربوط به رویارویی و مذاکرات صلح است. درست است که تا اواسط دهه هفتاد، نخبگان حاکم، ملت های خود را جهت رویارویی با خطر صهیونیست ها بسیج نمودند، ولی عملاً مردم را در رویارویی با اسرائیل مشارکت ندادند. پس عجیب نیست که رهبر بزرگ عرب، جمال عبدالناصر، جنگ مردمی را بعد از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ به کلی رد کرده و تنها به ارتش و دستگاه های نظامی تکیه نمود. همچنین رویارویی عربی برای مبارزه با اسرائیل، تفاوت زیادی با مذاکرات مسالمت آمیز ندارد که بدون مشارکت مردم صورت می پذیرد، به نظر می رسد که هدف نظام های توتالیتر در هر دو حالت، دور ساختن جامعه و مردم از مشارکت در مسایل سیاسی و تبعیت آنها از سلطه حاکمیت باشد.

رویارویی نظامی و مذاکرات صلح اعراب با اسرائیل، هیچ گاه بر یک استراتژی اجتماعی و سیاسی که جامعه در تعیین حدود آن دخالت کند، تکیه نداشته است. همواره محدود کردن و دور ساختن جامعه و مردم، یکی از اهداف سیاسی حکومتها و حاکمان نظامی در کشورهای عربی بود. توجه آنان - چه در جنگ و چه در صلح - تنها به تحکیم سیطره خود بر جامعه و عمل

فردی در تصمیم‌گیریها در بعد داخلی و خارجی بوده است. صریح باشیم و بگوییم که برخی از نظامهای عربی، از مسئله فلسطین جهت افزایش اعتبار داخلی خود استفاده می‌کردند و برخی از آنان، غیرت و مقاومت خود را به خاطر فلسطینی‌ها بیشتر از دیگران می‌پنداشتند و آمادگی رویارویی با اسرائیل را در نزدیکترین زمان ممکن اعلام می‌نمودند و البته همه ما نتایج ویرانگر ناشی از زیاده‌روی برخی نظامهای عربی را می‌دانیم.

دلیل دوم، سوء استفاده نظامهای سلطه‌گر از مناقشه اعراب و اسرائیل به منظور جلب کمکهای خارجی - شامل کمکهای مادی و اقتصادی، نظامی و ... - است تا به وسیله آن جایگزین مناسبی از آزادی و استقلال در جامعه خود بدست آورند. من به شدت تردید می‌کنم وقتی که کشورهای مقابل کشورهای عربی و بخصوص اسرائیل از کمکهای خارجی استفاده می‌کنند، مگر آن که از مناقشه اعراب و اسرائیل به عنوان وسیله‌ای برای مجبور نمودن کشورهای خلیج فارس جهت تقدیم کمک مادی بهره بگیرند و از آن به عنوان وسیله‌ای برای ایفای نقش در جنگ سرد و در اردوگاه شرق و غرب استفاده نمایند.

شکی نیست که لبنان، نمونه‌ای است که به طور واضح، موفقیت مشارکت مردمی را در رویارویی با اسرائیل نشان داد. بخصوص وقتی گروههای مختلف جامعه، نیروهای مقاومت را در آغوش گرفتند، هماهنگی مقاومت اسلامی با نظام سیاسی حاکم در مرحله آخر و مهم درگیری، تعیین‌کننده بود. آنچه توجه را جلب می‌نماید این است که این دستاورد تاریخی، تنها در کشور ضعیفی - از لحاظ سنتی و ساختاری - مانند لبنان اتفاق افتاد.

در این جا این سؤال مطرح می‌شود که آیا موفقیت مقاومت اسلامی در یک کشور عربی برخوردار از حکومت مرکزی و قوی اتفاق افتاد؟ ضعف دولت مرکزی لبنان موجب ظهور نیروها و جنبشهایی شد که رویارویی با سلطه اسرائیل را به عهده گرفتند و از آن مهمتر، مشارکت مردمی در آزادسازی جنوب لبنان را تحقق بخشیدند. سوال دوم، این است که آیا می‌توان این پیروزی تاریخی را بدون برگرداندن اعتبار دولت لبنان و بازسازی و نوسازی مؤسسات آن در حدی که بتواند مسئولیت کامل خود را در حمایت از وطن و مردم به عهده بگیرد، حفظ و تثبیت کرد؟ اعاده اعتبار دولت لبنان به معنای تسلط آن بر جامعه نیست، بلکه به معنای ایجاد

ارتباط میان مرکز با حاشیه‌ها و به کاراندازی و ایجاد موسسات در سطوح مختلف است، اما در مورد جنوب، حفظ پیروزی، همان بازگشت موسسات دولتی و اعاده حاکمیت و تأکید بر احترام به قراردادهای مشروع بین‌المللی است. اگر دولت لبنان در انجام مسئولیتهای خود در این کشور سستی نماید و تصویری اشتباه ناشی از عجز و ضعف و عدم رغبت به ایجاد امنیت از خود به جهان نشان دهد، در خدمت منافع و اهداف اسرائیل قرار خواهد گرفت. اسرائیل با زیرکی سعی می‌کند با عقب‌نشینی دریایی و هوایی و زمینی از لبنان و با همکاری کامل با سازمان ملل متحد، چهره‌ای مسالمت‌آمیز - که برای قطعنامه‌های بین‌المللی، احترام‌قایل است - از خود نشان دهد.

تل‌آویو سعی می‌کند با عقب‌نشینی، تصویر یک کشور بیچاره و مورد تهدید قرار گرفته را - که می‌خواهد به طور مسالمت‌آمیز با همسایگان خود زندگی نماید - از خود نشان دهد و متقابلاً، سایرین را به نوعی معرفی نماید که اسرائیل را به طور مستمر به جنگی خونین تهدید می‌کنند. اما بیم آن می‌رود که کشور لبنان و مقاومت آن، خطر ادامه روبرویی میدانی بعد از عقب‌نشینی نیروهای اسرائیلی از نوار مرزی را ناچیز پندارد. اسرائیل، ضربه دردناک و خفت‌باری از لبنان خورد، ولی این، به معنای عجز اسرائیل در دفاع از خود یا عدم توان آن در تغییر پیروزی لبنان به شکست استراتژیک، به نفع خود نیست.

دوم: قواعد جدید بازی اسرائیل و موضع بین‌المللی

به نظر می‌رسد رهبران سیاست‌نظامی در تل‌آویو تلاش می‌کنند قواعد بازی را پس از عقب‌نشینی از جنوب لبنان به صورت دراماتیک در مرزهای شمالی خود تغییر دهند. بر اساس سخنان باراک، بعد از استقرار نیروهای اسرائیل در مرزهای بین‌المللی: «چنانچه مویی از سر شهروندان اسرائیل کم شود، مسئولیت آن به عهده دو کشور لبنان و سوریه خواهد بود و با تمام قوا پاسخ خواهیم داد» و آنچه در طول ماههای متوالی به آن اشاره می‌نمود، کاملاً روشن شد که: «دو کشور سوریه و لبنان و نه حزب الله، پس از عقب‌نشینی، مسئول ادامه جنگ بر ضد اسرائیل خواهند بود و حتی ایران» بعید نیست که اسرائیل به بهانه جلوگیری حمله لبنان به

سرزمینهای اشغالی، خشم و انتقام خود را نسبت به آن آشکار سازد. گذشته از این، درست بودن تهدیدهای مسئولان اسرائیلی علیه لبنان و سوریه در حال حاضر، زمینه را برای چنین گزینه خطرناکی آماده کرده است و حملات دیپلماتیک رهبران اسرائیل از حدود دو ماه پیش آغاز شده است. با هدف آماده سازی شرایط، جهت وارد کردن ضربات نظامی به طور همزمان در لبنان و سوریه؛ همچنین می توان نامه های باراک به دبیرکل سازمان ملل و بیست رهبر کشورهای مختلف را در این راستا ارزیابی کرد. با تمام صراحت، آمریکا و اروپا اسرائیل را - آن گونه که می خواست - درک کردند، به طوری که برخی از رهبران اروپا، رهبران سوریه و لبنان را از عاقبت پیش بینی نادرست و حمایت از برخی گروههای فلسطینی یا لبنانی که می توانند به اسرائیل حمله کنند، برحذر داشتند. البته موضع آمریکا در پشتیبانی از دولت عبری از قوت بیشتری نسبت به موضع اروپا برخوردار است. از آغاز طرح مسئله عقب نشینی اسرائیل از نوار مرزی اشغال شده، بعد از شکست نشست کلینتون و حافظ اسد در «ژنو»، دولت آمریکا سعی نمود حمایت بین المللی و سرپوش شرعی و قانونی برای دولت باراک به دست آورد تا اسرائیل بتواند با کمترین خسارت ممکن، عقب نشینی نماید. در آن هنگام که دولت آمریکا عقب نشینی اسرائیل را پس از امضای قرارداد صلح با سوریه ترغیب می کرد، لحن خود را تغییر داد و پس از شکست نشست دوم سران در ژنو، تل آویو را به عقب نشینی یکجانبه و بدون امضای توافقنامه صلح ترغیب کرد. با این که برخی از مسئولان آمریکایی، خطر نقشه عقب نشینی یکطرفه اسرائیل را درک کرده بودند، ولی از آن حمایت کردند و سعی نمودند که آن را در سطح بین المللی و منطقه ای توسعه دهند تا بر دمشق فشار وارد سازند و آن را به سوی صرف نظر کردن از جولان بخصوص در زمینه مالکیت دریاچه طبریه و مسئله آب سوق دهند. برای تحقق این هدف:

- الف: بسیاری از مسئولان آمریکایی - از کلینتون گرفته تا وزیر خارجه و فرمانده نیروهای مسلح و برخی از معاونان او - در سخنان خود این گام اسرائیل را تأیید کردند و تبریک گفتند و این رژیم را از عاقبت تأخیر یا رکود عملیات عقب نشینی برحذر کردند.
- ب: هماهنگی مسئولان آمریکایی با همپیمانان اروپایی خود - بخصوص فرانسه - جهت

سوق دادن شورای امنیت سازمان ملل به افزایش و تقویت نقش نیروهای حافظ صلح در جنوب لبنان؛ افزایش تعداد آنها و تقویت نقش و گسترش چارچوب فعالیت و مأموریت آنان است. این هماهنگی آمریکایی - فرانسوی در آغاز به صورت یک استراتژی از طریق نامه های تهدید آمیز و غیرمستقیم به سوریه، درصدد بیان این مطلب بود که هرگونه مسئولیت سلب امنیت در جنوب لبنان پس از عقب نشینی اسرائیل، به عهده این کشور خواهد بود.

ج: دولت آمریکا سعی کرد که دوستان عرب خود را به توجیه دو حکومت سوریه و لبنان برای پذیرش ترتیبات امنیتی پس از عقب نشینی نیروهای اسرائیلی از جنوب لبنان وادار سازد. بدین ترتیب، تلاشهای واشنگتن بر دو کشور مصر و عربستان سعودی متمرکز شد، به این دلیل که آنها دو نیروی اساسی در نظام منطقه ای عربی به شمار می آیند و از همپیمانان ثابت دمشق و واشنگتن محسوب می شوند و سرانجام، این که دولت کلینتون، تنها به کمکهای سیاسی و معنوی به دولت باراک اکتفا نمی کند، بلکه از این نیز فراتر می رود و حدود ۳۰۰ میلیون دلار، جهت عقب نشینی نظامی اسرائیل از لبنان به او کمک می کند که (اسرائیل اعلام نمود ۵۰ میلیون دلار آن را پس از عقب نشینی دریافت نموده است) این اقدام آمریکا، دلیلی ملموس بر کمک و حمایت کامل واشنگتن از تصمیم گیری اسرائیل و از سوی دیگر، اعلام موضعی صریح در مقابل لبنان و سوریه محسوب می شود. با وجود شوکی که مسئولان آمریکایی از متلاشی شدن سریع ارتش جنوب لبنان (مزدوران لحد) و فرار نیروهای اسرائیلی از لبنان دریافت کردند، اما مانند همیشه در کنار دولت همپیمان و مورد حمایت خود باقی ماندند و افرادی را که به خود اجازه تهدید اسرائیل را دادند، تهدید نمودند و به آنان وعده مجازات دادند. ال گور، معاون رییس جمهوری آمریکا و کاندیدای حزب دموکرات در میان گروه وسیعی از طرفداران اسرائیل در گردهمایی انجمن روابط عمومی آمریکا-اسرائیل موضع گیری کرد و سوریه را از ایجاد تنگنا برای اسرائیل پس از عقب نشینی برحذر نمود. ال گور توضیح داد که سوریه می تواند برای صلح تلاشی نکند، اما هشدار داد که این کشور حق ندارد رویارویی را ادامه داده و سایرین را از صلح محروم سازد و اگر در منطقه (شمال اسرائیل) صلح برقرار نگردد، حافظ اسد (رییس جمهور فقید سوریه) باید مسئولیت سنگینی در برابر افکار

عمومی به عهده گیرد. کنگره آمریکا ضمن حمایت و تایید دولت عبری، ترغیب به عقب نشینی اسرائیل از جنوب لبنان را مطرح کرده و از تمام ارتشهای خارجی که در لبنان حضور داشتند دعوت کرد که از این کشور خارج شوند. این، در حالی بود که حضور ۳۰ هزار سرباز سوری در این کشور را مورد اشاره قرار داده، خواهان صدور عفو همگانی برای افراد «ارتش جنوب لبنان» گردید.

همچنین، این طرح - که در مجلس نمایندگان آمریکا، طرح مشابه آن مورد بررسی قرار گرفت - از سازمان ملل و شورای امنیت خواست که حق اسرائیل را در دفاع از خود تضمین کند و مادالین آلبرایت وزیر خارجه آمریکا برای باراک روشن کرد که پس از عقب نشینی اسرائیل از لبنان این کشور باید از تمام نیروهای خارجی آزاد باشد و دولت لبنان بر تمام زمینهای خود حاکمیت داشته باشد، اما رییس جمهور آمریکا، تلفنی عقب نشینی اسرائیل را به باراک تبریک گفت و وعده داد واشنگتن تلاشهای خود را در جامعه بین المللی جهت تشکیل نیروهای چند ملیتی و استقرار آن در جنوب لبنان ادامه خواهد داد. وی همچنین زمان نشست باراک و آلبرایت را در آخر هفته تعیین کرد. آنچه در روزهای آخر جلب توجه می نمود این بود که مهمترین روزنامه های آمریکایی به لحاظ خبری بر حول ارتش سوریه در لبنان متمرکز شدند و آثار منفی متوالی حضور آن را بر لبنان برشمردند و بیان کردند که لبنانی ها از نفوذ سوریه در تصمیم گیری سیاسی و میهنی آنان به ستوه آمده اند.

نکته مهم این است که این طرح آمریکایی، با حمله اسرائیل علیه سوریه هماهنگ است و این کشور را به بسیج نیروهای رادیکال، فلسطینی های ساکن در لبنان و برخی افراد حزب الله جهت وارد آوردن ضرباتی بر اسرائیل متهم کرد. رهبران اسرائیل دقیقاً درک می کنند که در زمان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، می توانند پشتوانه ای قوی جهت توجیه حملات نظامی به اهداف خود در لبنان و سوریه را به دست آورند، بخصوص این که کاندیدا های ریاست جمهوری، ال گور از حزب دموکرات و جورج بوش از حزب جمهوریخواه جهت قانع کردن رای دهندگان طرفدار اسرائیل در ایالات متحده باید منافع دولت عبری را کاملاً مد نظر قرار دهند.

پشتیبانی واشنگتن از مواضع تل آویو، به این معنا نیست که به دولت همپیمان چراغ سبز حمله به سوریه را داده باشد، زیرا این گام خطرناک ممکن است مذاکرات صلح خاورمیانه و منافع حیاتی غرب را در این منطقه تحت تأثیر قرار دهد. به نظر می‌رسد که منافع آمریکا اقتضا می‌کند که بر دولت سوریه فشار بیاورد تا بیش از اینها در برابر لبنان و اسرائیل کوتاه بیاید و این سخن دو پهلوی آمریکا را تفسیر می‌کند: وعده و وعید و یا تنبیه و تشویق.

در آن زمان که مسئولان آمریکا، رهبران سوریه را از پیامد حمله میدانی لبنان برحذر می‌کردند، آلبرایت و همتای سوری وی، فاروق الشرع، تماس تلفنی برقرار کرده، بر عدم ایجاد تنش در جنوب لبنان توافق کردند. گزارشهای رسیده از واشنگتن، حاکی از این بود که ایالات متحده آمریکا از دمشق در خواست کرده که در استقرار ثبات در لبنان، نقش جدی ایفا کند و در مقابل، مذاکرات زنده صلح ادامه یابد. سؤال مطرح شده این است که آیا عقب نشینی اسرائیل با شیوه ای که انجام شد، وحدت حقیقی دوروند لبنانی - سوری صلح را با اسرائیل به جای جداسازی آنان به وجود می‌آورد؟

معادله آینده، این است که آیا تثبیت و استقرار مرزهای شمالی دولت عبری در مقابل بازگشت مذاکرات صلح سوریه و اسرائیل، با چشمپوشی از دقت مواضع آمریکا، رهبران سوریه را به انعطاف و میانه روی دیپلماتیک قابل ملاحظه ای در تعامل خود با پرونده لبنان می‌کشاند؟ به طوری که وزیر خارجه سوریه - الشرع - اعلام کرد که سوریه پس از عقب نشینی اسرائیل، با هرگونه حملات نظامی در جنوب لبنان مخالف است. الشرع در آخرین نشست اتحادیه اروپا در لیسبون (مه گذشته) گفت: «امیدوارم که صلح، به جای حملات نظامی برقرار گردد.» وی رضایت خاطر خود را از موضع حکیمانه حزب الله در مناطقی که اسرائیل از آن عقب نشینی کرده ابراز نمود. موضع عقلانی و متین سوریه، نه تنها کانالهای ارتباط را با واشنگتن باز می‌گذارد، بلکه تهدیدات روزانه اسرائیل را که به حد دیوانگی رسیده است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت، تحت تأثیر قرار می‌دهد.

اهانت به رهبران سیاسی و نظامی اسرائیل، پس از فرار نیروهای آنان از لبنان به یک ضربه معنوی و روانی برای اسرائیل تبدیل شده و قواعد بازی را دگرگون ساخته است. آیا برای

این رهبری که غالباً به زبان زور و قهر با دیگران روبه رو می‌شد، امکان دارد با پختگی و تدبیر با آنان برخورد کند و به خواست دیگران احترام بگذارد؟ آیا اسرائیل به مرحله‌ای رسیده که در آن به وجود دیگری و حقوق و امنیت او احترام بگذارد یا هنوز اسیر ظلمت اشباح تاریخ دردناک قوم یهود و اسیر مفهوم امنیت کامل است؟ به نظر نمی‌رسد که رهبران اسرائیل از عقده برتری جویی و سلطه‌گری و نادیده انگاشتن ضعیفان دست برداشته باشند. همه نشانه‌ها و قراین روشن در حوزه تصمیم‌گیری اسرائیل نشان می‌دهد که آنان منتظر فرصتی هستند تا به سرعت، به سوی اهدافی در لبنان و سوریه حمله کنند و انتقام شکست خود را بگیرند و سیاست مقابله به مثل را مجدداً اعمال کنند. باراک در گفتگوی دوستانه خود با یکی از دوستانش که سرهنگ بازنشسته است، تأکید کرد که در استفاده و حشیانه از تمام اسلحه‌های موجود در اسرائیل علیه افرادی که در لبنان جرئت تهاجم به هدفهای اسرائیلی را دارند، تردید نخواهد کرد. اشتباه است اگر فکر کنیم اسرائیل ناتوان شده است، یا این که اراده رویارویی یا حملات نظامی را ندارد، در اسرائیل، دیدگاه‌های زیادی وجود دارد که برای انتقام و اعاده حیثیت ارتش و دفاع و بازگرداندن کرامت و شرافت از دست رفته‌اش تلاش می‌نمایند.

در حال حاضر، نه تنها شرایط از نظر بین‌المللی آماده است تا اسرائیل سیاست پاسخگویی جدید خود را به اجرا درآورد، بلکه اوضاع داخلی اسرائیل نیز برای انتقام، آماده و بسیج شده است. بی‌تردید، رهبران سوریه وضعیت جدید را درک کردند و همکاری همه جانبه‌ای را با تلاشهای سازمان ملل متحد و قطعنامه‌های شورای امنیت از خود نشان دادند. آخرین گامهای سوریه در این راستا، تأکید وزیر خارجه این کشور (الشرع) به فرستاده سازمان ملل «ویگری لارسن» است مبنی بر این که دولت او به طور کامل با گزارش دبیرکل سازمان ملل «کوفی انان» موافقت نموده است که البته شامل عقب‌نشینی از مزارع شبعا نمی‌شود. این موضع جدید، اهانتی به صداقت دیپلماتیک لبنان است که از آغاز طرح مسئله عقب‌نشینی اسرائیل از نوار اشغالی، موضوع مزارع شبعا را بیش از اندازه بزرگ جلوه داده است. بعید نیست که الشرع، تضمین‌هایی در خصوص اعزام و استقرار ارتش لبنان در مناطق آزاد شده در وقت مناسب و درآینده نزدیک را داده باشد.

سوم: دیپلماسی لبنان و مقاومت اسلامی... چالشها

انگیزه موضع اخیر سوریه هر چه باشد، در نهایت به نفع امنیت، ثبات و تثبیت صلح مردمی در لبنان است. با صراحت بگوییم که سیاستمداران لبنان از طریق طرح عجلولانه مسئله مزارع شبعا، اشتباه سیاسی مرتکب شدند که به عجله و سادگی آنها و عدم توانایی تشخیص اولویتها و ابعاد منطقه ای و بین المللی باز می گردد. این موضع لبنان حقیقتاً به عنوان بهانه ای ساختگی جهت به سختی انداختن عقب نشینی یکطرفه اسراییل از لبنان و بعد از آن، ادامه مقاومت و رویارویی حتی پس از عقب نشینی تلقی می شود. با چشم پوشی از این که در ابتدا سوریه موجب اتحاد چنین تصمیم دشواری در قبال مزارع شبعا از سوی لبنان شد، موضع اخیر این کشور، لبنان را - بر خلاف میل و اراده اش به خودکشی - نجات داد.*

۱۳۹

چند سؤال در این جا مطرح می شود. آیا دولت لبنان و نیروهای مقاومت، در خصوص مزارع شبعا بیش از این پیش خواهند رفت، یا این که واقعیت را می پذیرند و با جدیت با نیروهای چندملیتی سازمان ملل همکاری می نمایند؟ به نظر می رسد شق دوم رخ می دهد! آیا ابهام در مواضع سیاستمداران لبنان، در خصوص بازگرداندن حاکمیت لبنان به مناطق آزادشده و استقرار نیروهای ارتش در این منطقه، پس از اطمینان از عقب نشینی کامل اسراییل ادامه می یابد؟ و آیا توجه دولت و مقاومت به مسئله توسعه که به سختی نبرد مستقیم است - اگر سخت تر از نبرد با نیروهای اسراییلی نباشد - جلب می شود؟ و از چه کانالها و راههایی، نیروهای مقاومت اسلامی با ترکیب سیاسی لبنان متحد می شوند؟ و آیا مشکلاتی بر سر راه انتقال از تفکر ستیزه و مقاومت به سوی تفکر زندگی شهری وجود دارد؟ این روند تحول، اهمیت نقش کمک به مقاومت اسلامی را در رفتن به سوی مشارکت سیاسی در لبنان با تمام معنای آن مطرح می سازد و نیاز به تغییر اساسی و جوهری در مبانی ایدئولوژی بسیج حزب الله را نشان می دهد. دیگر این که، آیا حزب الله، توانایی اثبات لبنانی بودن خود را دارد و آیا می تواند افرادی را که از آن می ترسند و مراقبش هستند متقاعد سازد که این حزب، همانند گذشته، منافع نیروهای منطقه ای را بر منافع ملی لبنان ترجیح نمی دهد؟

* نظر شخصی و البته قابل احترام نویسنده (م)

کلمه حقی در مورد حزب الله می‌گوییم : ناسازگاری سریع حزب با داده‌های لبنانی و عدم ثبات فکری نظام لبنان، پایگاه مردمی او را محکم نمود و موجب شد که گروه‌های اجتماعی متفاوتی - با وجود اختلافات ساختاری و ایدئولوژیک با حزب - آن را تایید کنند. بی‌شک، برخورد متعهدانه و عقلانی حزب در جنوب - پس از عقب نشینی اسرائیل - بر پختگی آن دلالت دارد و دید استراتژیک آینده نگرانه او را نشان می‌دهد.

شروعی خوب :

در حال حاضر، سوال مهم این است که طرف پیروز با پیروزی چه می‌کند؟ و چگونه از پیروزی خود محافظت می‌نماید؟ تحقق پیروزی اولیه، یک موضوع و محافظت از آن، موضوع دیگری است! درست است که مقاومت ویتنام، نیروی شکست‌ناپذیر و هسته‌ای آمریکا را شکست داد، ولی ویتنام امروز پس از گذشت دو دهه از کسب آزادی، هنوز کشوری فقیر، عقب مانده و در تحقق رشد اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ضعیف است. از این رو درهای خود را به روی سرمایه‌داری غرب باز کرده و رهبران آن از صاحبان سرمایه خواسته اند که در امر سرمایه‌گذاری با این کشور مشارکت کنند! مقاومت ویتنام جنگ را برد و در صلح شکست خورد. پیروزی، تبدیل به شکست و شکست، تبدیل به پیروزی شد. این روزها بسیاری از متفکران مفاهیم و تز خود را در مورد طبیعت و سرچشمه قدرت تغییر دادند. نیروی نظامی در مقابل نیروی تکنولوژی و صنعتی و نیروی انسانی اهمیت خود را از دست داد (Soft power not hard core power, is the yardstick by which successful nations are Classified. Of Course a combination of the two sources of power would be ideal.)

نکته‌ای که می‌خواهم بر آن تاکید کنم این است که معیار پیروزی حزب الله و مقاومت - به طور عام - با مشارکت دولت لبنان، به طور گسترده‌ای به توانایی آنان به بهره برداری از دستاوردهای نظامی در توسعه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و ساختن یک کشور مرفه‌تر به تمام معنا و نوسازی موسسات و زندگی حزبی در لبنان بستگی دارد. اهمیت آزاد سازی زمین در ایجاد انگیزه قوی در افراد و جامعه لبنان، جهت تأسیس دولت جدیدی عمل می‌کند که

چندین بار در تاریخ معاصر لبنان، شکست خورده است. از نظر تاریخی، جنگها به عنوان عامل کمک دهنده (Catalyst) در ایجاد تغییرات بزرگ عمل می کنند. در این راستا، آزاد سازی جنوب و اعاده رابطه بین مرکز و حاشیه ها، می تواند نقش عامل و معین در اعاده عقلانی، کامل و لیبرالی مفهوم ملی گرایی در لبنان داشته باشد.

بر اساس آنچه گذشت، دو نظر را مطرح می نمایم که قابل تصحیح است:

الف: هیچ رابطه ای میان موفقیت جنبشهای آزادیخواهانه مردمی در عرصه های نظامی و توانایی آنان در حوزه های توسعه اقتصادی و انسانی وجود ندارد! متأسفانه تاریخ معاصر کشورهای عربی، پراز نمونه های افول، شکست، رشد و توسعه توسط جنبشهای آزادیخواهانه مردمی است. نگرش ساده من در مورد ساختار ترکیبی ایدئولوژی عقیدتی و اجتماعی حزب الله، مرا به طرح برخی سوالها و ترسها از توانایی این حزب به تکرار تجربه میدانی - نظامی، در صحنه توسعه سیاست رهبری می نماید، امیدوارم که در این قرائت اشتباه کرده باشم.*

ب: توانایی لبنان برای بهره برداری از این دستاوردهای تاریخی جهت ساختن یک کشور جدید، به رابطه پیچیده سوریه - لبنان باز می گردد. آزادی در تصمیم گیری سیاسی و استقلال سیاسی برای هر کشوری، مانند آزادی زمین مهم است. شیوه و روش خطرناک که مشکل مزارع شبعا به وسیله آن حل شده، دلیل روشنی است از حالت نامطلوبی که رابطه سوریه و لبنان به آن رسیده است. طرح تأسیس کشور جدید در لبنان، در حالی که کابینه تشکیل دهنده آن در حالتی از ترس و بی ثباتی روانی مضحک و در عین حال، ناراحت کننده قرار دارد، محال است. در این جا تنظیم و بازسازی رابطه مناسب مبتنی بر پایه های جدید و متین میان این دو کشور، یک نیاز ضروری است؛ روابطی که براحترام متقابل و حفظ حاکمیت هر دو کشور اتکا کند و به صفات صراحت، شفافیت و واقع بینی متصف باشد. البته بیم آن می رود که طرح کشور جدید لبنان، را کد بماند. و رابطه سوریه - لبنان، اسیر تناقضات و مصالح گذشته و خود خواهیهای فردی گردد. عقب نشینی اسرائیل از لبنان، پیچیدگی رابطه میان دو

* نظر شخصی نویسنده (م)

کشور را بیشتر می‌کند، بویژه این که دولت سوریه از هم اکنون مورد حمله شدید ایالات متحده آمریکا، فرانسه و اسرائیل و برخی از نخبگان اجتماعی لبنان، جهت عقب کشیدن نیروهایش از لبنان قرار گرفته است.

در حال حاضر، به دلیل اهمیت اقتصادی، سیاسی و استراتژیک کشور کوچک لبنان برای سوریه، انتخاب این گزینه ممکن به نظر نمی‌رسد. اجماع نظر صاحب‌نظران در مسایل سوریه بر این است که اهمیت لبنان برای سوریه در آینده به جای کاهش، افزایش می‌یابد. به نظر نمی‌رسد که در گذشت حافظ اسد، رئیس‌جمهور سوریه، تأثیر زیادی در تغییر این معادله داشته باشد!

درهم پاشیدن عجلانه رابطه با سوریه و در خواست از نیروهای سوریه برای ترک لبنان به نفع لبنان و لبنانی‌ها نیست. چنین تلاشی می‌تواند نتایج معکوس به بار آورد، به حدی که در خدمت منافع دشمنان سوریه و لبنان باشد. خوب است به یاد بیاوریم که حمایت سوریه از لبنان، در شکست تفاهمنامه ۱۷ مه و کمک به مقاومت برای آزادسازی نوار مرزی جنوب نقش اساسی داشت؛ در حالی که تفاهمنامه ۱۷ مه، شرایطی را به لبنان تحمیل می‌کند و از حاکمیت لبنان می‌کاهد و نقش امنیتی به دولت عبری در لبنان می‌دهد. دستاورد مقاومت موجب شد که حاکمیت کامل به لبنان باز گردد و تل‌آویو را از ایفای هر نقش امنیتی یا تحمیل شرایط عاجز کننده به این کشور کوچک باز دارد. از دید منافع ملی، عقب نشینی یکطرفه اسرائیل، به لبنان اجازه می‌دهد که در ایجاد روابط دیپلماتیک یا روانسازی روابط فرهنگی چیزی بر آن تحمیل نشود، احتمال نمی‌رود وضعیت لبنان، با ترکیب سیاسی شکننده آن، چنین باجهایی را بدهد که به راحتی می‌تواند، موضع جنگ میان طرفها و گروههای لبنانی یا میان حاکمان و جامعه باشد. عقب نشینی یکجانبه اسرائیل، لبنان را از هزینه سنگین عادی سازی روابط - که به حساب این کشور کوچک تمام می‌شد - تا هنگام رسیدن به توافقنامه صلح میان دمشق و تل‌آویو نجات بخشید. برخی از لبنانی‌ها در مجالس خاص خود از عقب نشینی یکطرفه اسرائیل صحبت می‌کنند که به مثابه، رهایی میهن آنها است. این کشور کوچک، هزینه صلح را نپرداخت؛ به علاوه، دیپلماسی لبنان موفق شد تا اندازه‌ای در سطح

سخنرانی سیاسی، پرونده آوارگان فلسطینی در لبنان را به جریان در آورد و نظر سازمانهای بین‌المللی غیر دولتی و سایر کشورهای اروپایی را به ابعاد خطرناک این پرونده جلب نماید. این اقدامات با توجه به حالت شبه دشمن‌انگاری که موضع رسمی و مردمی لبنان در مقابل مسئله آوارگان فلسطینی است صورت گرفت. آنچه جلب توجه می‌کند این است که اخیراً دولت آمریکا به این پرونده توجه کرده است که این توجه، ناشی از تأکید - به لحاظ سیاسی - به ابعاد خطرناک آن و بهره‌گیری از آن در جهت تهدید ثبات مرزهای شمالی اسرائیل است. خلاصه می‌توان عقب‌نشینی اسرائیل از لبنان را از جنبه مثبت ارزیابی کرد، ولی بهره‌برداری از این دستاورد تاریخی و مبنا قرار دادن آن، به تعقل و نگرش عمیق، کار سنگین، فکر خلاق و احتراز از گستاخی و سقوط در مرداب توهمات نیاز دارد. در غیر این صورت، ممکن است لبنان دستاوردهای مطلوب فعلی را از دست بدهد و دوباره به میدان رویارویی و جنگ تبدیل شود، و بهای خون را از نو بپردازد.

چهارم: عقب‌نشینی اسرائیل و منظمه کشورهای عربی

در سطح منطقه کشورهای عربی، به نظر نمی‌رسد که عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان از مشروعیت آنها کم کرده باشد، یا امنیت و ثبات آنها را تهدید نماید. برخی از نظامهای عربی در دهه نود، دچار تکانهای شدیدی شدند و با تهدیدات امنیتی خطرناک مواجه گردیدند که به جنگهای ویرانگر داخلی منجر شد. علی‌رغم این، نظامهای عربی، قدرت خود را در توجیه ضربات شبه‌ناپود کننده به جنبشهای سیاسی اسلامی، مهمترین کشورهای عربی، یعنی مصر و الجزایر تثبیت کردند و تسلط خود را در محافظت از موقعیت خویش در اجتماع و ایفای نقش فعال در صحنه سیاسی داخلی ثابت کردند. درست است که ساختار کشورهای عربی ضعیف است، اما آزادی جنوب لبنان، موجب بروز پرسشهای مشروع در مورد صداقت و فعال بودن رژیمهای حاکم در کشورهای عربی در برخورد با مناقشه اعراب و اسرائیل و مذاکرات صلح میان آنها شده است. اما این پرسشها، نظامهای حاکم را به نقد و بررسی کامل استراتژیهایشان در برابر اسرائیل و این که این حالت، اساساً ادامه ضعف طبیعی، تبعیت و

عدم صلاحیت به شمار می آید سوق نداد. نمی توان موضع نخبگان حاکم دولتهای عربی رادر مسئله رویارویی با اسرائیل و سپس طرح مذاکرات صلح فهمید، مگر با تعمق در مطالعات اقتصاد سیاسی این نخبگان و میل آنها در به دست آوردن درآمدهای خارجی و کمکههای سیاسی و نظامی خارجی که به آنان امکان باقی ماندن در سلطه را می دهد و اگر نظامهای حاکم در جهان عرب، دستاورد مقاومت اسلامی در لبنان را تحسین و اعلام نکردند، به این دلیل است که آنها به خوبی درک می کردند که تحقق این عمل مردمی، شکست فجیع نظامهای حاکم کشورهای عربی را در جنگ و صلح به طور یکسان نشان می دهد. جای تعجب نیست اگر کشور مصر که نقش روشن و مهمی را در مذاکرات صلح اعراب برای خود می خواست، از جلوه های شادی آفرین به مناسبت عقب نشینی اسرائیل از جنوب لبنان دوری نماید. درست است که رییس جمهور مصر برای تبریک و نشان دادن پشتیبانی کشور خود از لبنان با امیل لحود، همتای لبنانی خویش مکالمه تلفنی داشت، لیکن مطبوعات مصر بیشتر خویشتندار بودند، به طوری که فضای اندکی از صفحات خود را به این اتفاق اختصاص دادند و عموماً مطبوعات خلیج فارس نیز به همین روال عمل کردند، همچنین مبارک، رییس جمهور مصر و محمد ششم، پادشاه مراکش در بیانیه مشترک خویش در تاریخ ۲۴ مه ۲۰۰۰ اشاره به این موضوع نکردند و یک دیپلمات مصری به خبرگزاری فرانس پرس اعلام کرد که قاهره همیشه در زمانی که دیگران در ایجاد ارتباط با اسرائیل پیشرفتی داشته باشند موضع خویشتندارانه اتخاذ می کند. به عقیده این دیپلمات، «مصر عادت کرده است که در مذاکرات صلح با دولت عبری، راس همه کارها باشد؛ به معنای این که طرف گفتگوی شاخص در صحنه بین المللی باشد. نتیجه آن این است که مصر در حال حاضر، بیشتر در حاشیه قرار دارد و نقش آن به عنوان میانجی به پایان رسیده است.»

در تفسیر برحذر بودن مصر می توان به محروم کردن نیروهای مخالف داخلی از فرصت - جهت حمله به آن - اشاره کرد، بخصوص نیروهای ملی و اسلامی مخالف که همواره انتقاد شدیدی بر موضع دولت مصر وارد می کنند و آن را در مقابل اسرائیل، بسیار منفعل می دانند. در زمانی که عموم مردم مصر و اعراب، این عقب نشینی را به عنوان اولین پیروزی نظامی طرف

عربی بر دولت عبری ارزیابی می کردند، روزنامه دولتی مصر، مخالفت شدید خویش را در این زمینه ابراز کرد. برای این که این مسئله پیروزی اعراب بر اسرائیل در جنگ اکتبر سال ۱۹۷۳ را نادیده می انگارد و مهم این است که رژیمهای حاکم عربی، از پیامدهای آزادی جنوب لبنان بر دولت خویش می ترسند و تا آنجا که می توانند برای ذوب کردن آن و ادامه مذاکرات صلح تلاش می کنند تا از بابت آن کمکهای خارجی را دریافت نمایند که جهت کم کردن فشار برملت موثر بوده و به دلیل اوضاع بد سیاسی - اجتماعی شدیداً به آن نیازمندند.

پنجم: فلسطین و مشکل سلطه و اجتماع

اگر در نظامهای حاکم عربی، مصر را به عنوان یک کشور مرکزی و قدیمتر و مهمتر به شمار آوریم، می تواند عقب نشینی اسرائیل را در نظر نگیرد و آثار و پیامدهای آن را محدود سازد، اما وضعیت در برخی از کشورهای عربی مانند فلسطین و اردن پیچیده تر است. خیابانهای فلسطین در روزهای اول عقب نشینی اسرائیل، شاهد شادی و غبطه مردم بود و بیشتر نیروهای مردمی فلسطین، سایر اعراب را به پیروی از الگوی لبنانی دعوت می کردند که سیاست مقاومت در برابر نیروهای اشغالگر اسرائیل را در پیش گرفته بود. جنبش مقاومت اسلامی (حماس) و جنبش «جهاد اسلامی» خواستار متوقف کردن مذاکرات صلح با اسرائیل و الهام گرفتن از نمونه لبنانی شدند که حکومت لبنان با موضعگیری بجا از نیروهای مقاومت برای آزاد سازی لبنان پشتیبانی کرد. آنان اضافه کردند: «وضعیت لبنان، به اقصا نقاط جهان پیام می فرستد که مقاومت آنها، زبانی است که حکومت صهیونیستی آن را می فهد». جنبش حماس تاکید کرد که: «انتخاب راه جهاد و مقاومت که حزب الله و مقاومت لبنان آن را در پیش گرفت، تنها راهی است که ضامن بیرون کردن دشمن صهیونیستی و آزاد سازی اراضی اشغالی و اماکن مقدسه است.» در این جا، نکته قابل تاکید این است که تکرار الگوی لبنانی به طور کلی در عرصه دیگر کشورهای عربی دشوار است. اساساً وضعیت اعراب از کشوری به کشور دیگر، تفاوت می کند و دو وضعیت متشابه در شرایط اجتماعی و سیاسی یافت نمی شود. البته این به این معنا نیست که فرهنگ مقاومت نمی تواند شرایطی ایجاد کند که

قواعد بازی را تاحدودی تغییر دهد و در مذاکرات صلح به فلسطینی‌ها کمک کند که با تایید و حمایت مردمی، اسرائیل را بیش از پیش به کوتاه آمدن وادار نمایند. طبیعی است که این انتخاب، به موضع فلسطینی‌ها در بهره‌گیری از نیروهای مخالف داخلی و توان سیاست آنان در استفاده از فرهنگ مقاومت شهری یا نظامی و روبرویی با فشارهای آمریکا و اسرائیل، بستگی دارد. آیا یاسر عرفات، رهبر فلسطین، این اراده و استقلال را دارد که برای وضعیت نامطلوب گفتگوهای صلح، حدی بگذارد؟ یا آیا او می‌خواهد روند تصمیم‌گیری سیاسی را بازسازی یا دموکراتیک کند، به طوری که نیروهای سیاسی دیگر نیز در تحکیم موضع فلسطین، مشارکت نمایند؟ دو روز پس از اعلام یاسر عرفات مبنی بر این که «دست به دست حزب الله، به سوی قدس پیش خواهد رفت»، وی از گفته خود صرف نظر نمود و سعی کرد اهمیت این دستاورد تاریخی را ناچیز شمارد، این تغییر موضع، به این دلیل بود که او شاهد جوشش‌های خیابانی در فلسطین و دعوت جبهه مردمی آزادی فلسطین و جنبش حماس و جهاد اسلامی به پیروی از الگوی لبنانی و در پیش گرفتن راه مقاومت اسلامی بود. عرفات در پاسخ به خبرنگار سیمای اسرائیل در ایتالیا درباره این عقیده فلسطینی‌ها که حزب الله اسرائیل را مجبور به عقب‌نشینی نمود، با لحنی تمسخرآمیز گفت: «آیا می‌خواهید به من بگویید که باراک به دلیل عمل حزب الله دستور عقب‌نشینی را صادر کرد؟» گزارشگر سیمای اسرائیل از او در مورد دلیل دستور عقب‌نشینی باراک از جنوب لبنان سؤال کرد و عرفات در پاسخ گفت: «اجرای قطعنامه ۴۲۵» بیان عرفات، نشانگر ذهنیت برخی از رهبران عربی است که از توسعه دایره مشارکت مردمی در روند تصمیم‌گیری سیاسی - حتی اگر به نفع منافع ملی باشد - هراس دارند. عرفات و برخی از رهبران عرب که اندوخته سیاسی بزرگی را در مذاکرات صلح، سرمایه‌گذاری کردند، اکنون نمی‌توانند به اشتباهات خود در دور کردن جامعه از فعالیتهای مردمی و مشارکت ندادن آنان در تصمیم‌گیری صلح، یا فشارهایی که به سبب پذیرش طرح‌های غیرمتوازن صلح به آنها وارد می‌شد، اعتراف نمایند.

با چشم‌پوشی از دشواری انجام یا تکرار آنچه در جنوب لبنان اتفاق افتاد، یک ترس واقعی میان نخبگان اسرائیل و آمریکا وجود دارد و آن، پیروی از نمونه لبنانی و مقاومت در

داخل فلسطین اشغالی است. تعداد زیادی از نویسندگان و استراتژیستهای اسرائیلی، نگرانی خویش را از انتقال مقاومت از لبنان به خاک فلسطین اظهار کردند؛ بخصوص هنگامی که مذاکرات صلح اسرائیل با فلسطینی‌ها به بن بست برسد. سناریوی خطرناکتر در نظر آنها، امکان نظامی شدن مردم فلسطین و راهپیمایی آنها برای بازگرداندن خانه‌ها و روستاهای اشغال شده‌شان است، آن گونه که در روزهای اول آزادی جنوب لبنان اتفاق افتاد.

مسئولان آمریکایی مجبور شدند تشکیلات فلسطینی را از هرگونه نتیجه‌گیری اشتباه بعد از عقب نشینی اسرائیل از جنوب لبنان برحذر کنند. «آرون میلر» معاون هماهنگ کننده مذاکرات صلح در خاورمیانه، در مورد تلاش برای تعمیم تجربه لبنان به دیگر روند مناقشه، بخصوص فلسطین هشدار داد و گفت: «اسرائیل تصمیم عقب نشینی از لبنان را بعد از بررسیهای طولانی، ضمن تجربه‌های فراوانی اتخاذ کرده و دلایل و محاسبه‌های خودش را دارد. همانا هرگونه تلاشی برای بررسی و نتیجه‌گیری از روش حزب الله و نحوه عمل آن و این که در همه موارد امکان اجرا را دارد، نتیجه بسیار خطرناکی دارد.» و افزود: «بهترین روش برای عقیم ماندن تلاشهای شورشگران علیه مذاکرات صلح، این است که اجازه بدهیم مذاکرات صلح، فعالیت خود را ادامه دهد و به موافقتنامه مبتنی بر حفظ منافع دو طرف برسد.»

در این جا سؤال مطرح شده این نیست که آیا امکان تعمیم وضعیت لبنان به جبهه فلسطین وجود دارد یا خیر؟ بلکه سؤال این است که تأثیر عقب نشینی اسرائیل بر مذاکرات صلح میان اسرائیل و فلسطینی‌ها چیست؟ آیا رهبر فلسطین می‌تواند امتیازهایی را که سقف معینی دارد به اسرائیلی‌ها بدهد؟ یا عقب نشینی اسرائیل، موجب توقف اعطای حقوق مشروع فلسطین می‌شود؟ آیا رهبران اسرائیل با هماهنگی رهبران آمریکا جهت سرعت بخشیدن به مذاکرات صلح و سوق دادن عرفات جهت تسریع در امضای موافقتنامه آن، انعطاف بیشتری از خودشان نشان خواهند داد؟ بیم آن می‌رود که دستاورد مقاومت اسلامی در لبنان، تغییری در شیوه و شالوده گفتگوهای فلسطین و اسرائیل به بار نیاورد، بلکه موجب ایجاد مشکل و تفرقه میان حاکمیت فلسطینی و نیروهای اسلامی مخالف و افزایش سرکوبی و جدایی داخل جامعه فلسطینی شود. این به این معناست که امکان وقوع رویارویی مسلحانه میان دو طرف در درازمدت وجود دارد.

ششم: پایگاه‌های مردمی و عربی و عادی سازی روابط با اسرائیل

در کرانه شرقی رود اردن، وضعیت دشوار داخلی، از تند بادهای گرم پناه ساله - بخصوص در راستای رابطه اردن با اسرائیل - خبر می‌دهد. قطار عادی سازی روابط که از زمان امضای توافقنامه صلح در (وادی العربیه) با موانع عظیم مردمی روبه‌رو بود، در حال حاضر نمی‌تواند به راحتی حرکت کند. از زمان به تخت نشستن عبدالله دوم، پادشاه اردن، او میان خود و رهبران اسرائیل، فاصله‌ای قرار داد، زیرا داده‌های کشوری، محلی و منطقه‌ای را درک نمود. اغلب نظام‌های عربی، جهت کاهش فشاری که در حال حاضر متحمل می‌شوند موفقیت مذاکرات صلح را در دو روند فلسطینی و سوری پیش‌بینی می‌کنند.

بدون تردید پس از این، فشار مردمی برای عادی سازی روابط - به عنوان دستاورد مستقیم مقاومت جنوب لبنان - افزایش می‌یابد. به عبارتی، این عقب‌نشینی موجب شد در بیشتر کشورهای عربی انگیزه‌های روانی و معنوی به صورت جنبش‌های مردمی تجلی و موجودیت یابد. به نظر می‌رسد که افکار عمومی کشورهای خلیج فارس، عمیقاً مخالفت جدی خود را با عادی سازی روابط با اسرائیل آغاز کرده‌اند. همچنین، در این منطقه، چندین موسسه خیریه و مردمی فعال، به حکومت‌های خود فشار می‌آورند که برای ورود اسرائیل به خلیج فارس تعجیل نکنند. در این راستا، عبدالله صالح، رییس‌جمهور یمن از حزب الله تجلیل کرد و گفت: «این حزب، کاری را که همه اعراب نتوانستند انجام دهند، انجام داد.» و افزود: «قبل از عقب‌نشینی کامل اسرائیل و بازگرداندن تمامیت ارضی لبنان به این کشور و جولان به سوریه و برپاشدن دولت فلسطین که پایتخت آن قدس باشد، عادی سازی روابط با اسرائیل، انجام نمی‌پذیرد.» وی اعلام نمود که برنامه دیدار یهودیان یمنی الاصل از این کشور را متوقف کرده است. صرف‌نظر از مواضع یمن، عبدالله صالح، مشکل رهبران عرب و رابطه پیچیده آنان با ملتشان را مطرح کرده است. مهم این است که حکومت‌های عربی سعی خواهند کرد کمک‌ها و هرگونه مداخله را منتفی و متفرق سازند.

قبل از این که شرایط جدیدی را جشن بگیریم - که در آن نظر مردم و نهاد‌های مردمی در گرفتن تصمیمات سیاسی نسبت به اسرائیل نقش موثر و فعال دارند - چند سؤال را مطرح

می‌سازیم: آیا ابزار و کانالهای منظمی وجود دارد که به نهاد‌های مردمی اجازه دهد که آزادانه افکار خود را مطرح سازند و این افکار، به نخبگان حاکم انتقال یابد؟ یکی از دستاوردهای مهم دیپلماسی آمریکا در سیاست کشورهای عربی در دهه اخیر، این بوده است که توجه عمومی این کشورها را از مسایل اساسی، همچون مناقشه اعراب - اسرائیل، طرحهای مذاکرات صلح، فاجعه کشورهای عراق و آینده نظام منطقه ای عربی دور سازد، سؤال مهم این است که چگونه می‌توان با ایجاد چارچوبهای سازمان یافته، دوباره نقش افکار عمومی را جهت واکنشهای فعالانه تر زنده کرد؟

آیا آزاد سازی جنوب می‌تواند به عنوان تحولی در درک و آگاهی مردم به حساب آید که رابطه پیچیده میان جامعه و حکومت را تغییر دهد و اهمیت زیاد همکاری تنگاتنگ آنان را روشن سازد؟ و یا نظامهای سلطه گر مانند همیشه سعی خواهند کرد که حالت سرور و خشم مردمی را به بهانه ایجاد تعادل جذب کنند و در نهایت، این احساسات را متلاشی سازند و آثار و پیامدهای آن را از بین ببرند؟

یکی از درسهایی که می‌توان از این دستاورد مهم گرفت، همکاری مثبت و محکم نیروی مقاومت و حکومت لبنان است. این همکاری، اثر زیادی در نیرومند ساختن و حمایت از جبهه داخلی و وارد کردن ضربات دردناک بر اسرائیل داشت. حالت تفرقه و بی اعتمادی میان کشورهای عرب و نظامهای سیاسی آنان - که از اواخر دهه چهل، گریبان جهان عرب را گرفته است، موجب یکسری شکستهای نظامی و عدم موفقیت طرحهای توسعه شده است که تاریخ معاصر عربی را متمایز می‌کند. سؤال مهم این است که چرا اسرائیل موجب شکست ما شد؟ و نیز چرا در ایجاد نهادهای قانونی که دارای شفافیت و برنامه باشند و چهارچوب قانونی رابطه میان شهروندان و حاکمان را مشخص نمایند، شکست خوردیم؟

شکست اعراب، امتداد طبیعی عدم موفقیت‌های آنان در توسعه سیاسی - اقتصادی و اجتماعی است؛ بدین ترتیب، آیا آزاد سازی جنوب لبنان می‌تواند آغازی متواضعانه برای رهایی از مشکل و شکستی باشد که اعراب در طول پنجاه سال گذشته از آن رنج می‌برده‌اند؟ و نیز گامی به سوی سیاست، به مفهوم وسیع آن باشد؟ آیا این دستاورد تاریخی برای بازسازی

طرح نهضت دوم عربی که هدف آن، احترام به تنوع دید گاهها و عقاید و حق مشروع شهروندان مخالف است، انگیزه ای ایجاد می کند؟ یا این که ما این فرصت طلایی را از دست خواهیم داد همچنان که دهها فرصت دیگر را در گذشته های نه چندان دور از دست دادیم؟

